

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه جلسه گذشته

مرحوم آیت الله خویی (ره) در نقد احتمال ششم از معنای «سبعة أحرف» مبنای تقسیم اختلافات قرائت را نادرست می‌دانند و معتقدند که اختلاف قرائت باید بر اساس الفاظ باشد، نه معانی. او تقسیم میان اختلاف با حفظ یا تغییر صورت لفظی را نیز رد می‌کند، زیرا قرآن را اساساً مقروء می‌داند، نه مکتوب.

در معنای هفتم، گرچه دسته‌بندی جدیدی از اختلاف قرائت ارائه شده، ایشان اشکالات سابق را همچنان وارد می‌دانند و تفکیک میان اسم و فعل را نیز نادرست می‌شمارند. به جای آن، تقسیم دقیق‌تری بر اساس ماده، هیئت، اعراب، تقدیم و تأخیر، و زیاده و نقصان پیشنهاد می‌دهند و اختلاف لهجه را از دایره قرائت خارج می‌دانند.

در بررسی سه احتمال دیگر، ایشان در احتمال هشتم تفسیر عدد هفت به عنوان کنایه از کثرت را خلاف ظاهر روایات می‌دانند. در احتمال نهم، که «سبعة أحرف» را به قرائات سبعة مشهور تفسیر می‌کند، به دلایلی مانند عدم تواتر این قرائات و کثرت بیش از حد وجوه قرائت آن را رد می‌کنند. نهایتاً، در احتمال دهم که ناظر به اختلاف لهجات است، این تبیین را بهترین معنا برای روایت می‌دانند، هرچند اصل روایت را از نظر سندی مردود شمرده و با استناد به روایات معارض، آن را فاقد اعتبار می‌دانند.

احتمال دهم در معنای سبعة احرف: اختلاف لهجات

یکی از محتمل‌ترین وجوه مطرح‌شده در تفسیر حدیث مشهور «نزل القرآن على سبعة أحرف»، معنای دهمی است که در کلام مرحوم آیت الله خوئی (قده) آمده است. هرچند سیوطی در کتاب الاتقان، سی و دو معنا و علامه طباطبائی (ره) در المیزان، بالغ بر چهل احتمال را برای این حدیث برمی‌شمرند، اما می‌توان گفت مهم‌ترین و رایج‌ترین وجوه همان است که توسط آیت الله خوئی مورد تحلیل قرار گرفته است.

در معنای دهم، مرحوم خوئی احتمال داده‌اند که مراد از «أحرف سبعة» اختلاف لهجه‌ها در ادای یک لفظ باشد [1]. این معنا را رافعی در کتاب اعجاز القرآن نیز برگزیده و چنین تقریر کرده است که هر قبیله‌ای از اعراب، لهجه‌ای خاص در تعدیه و تلفظ برخی واژگان دارد؛ نظیر آنچه در زبان فارسی میان لهجه‌های قمی، یزدی و اصفهانی مشهود است. وی به عنوان مثال می‌نویسد که عرب عراقی حرف «قاف» را در کلمه «يقول» به صورت «گاف» فارسی تلفظ می‌کند و آن را «یگول» می‌خواند؛ یا شامی آن را به صورت «همزه» ادا کرده و می‌گوید «یؤول». سپس نتیجه می‌گیرد که نزول قرآن بر این لهجات مختلف برای توسعه و سهولت بر امت بوده است.

این تقریر به خوبی با حکمت مذکور در روایت «نزل القرآن على سبعة أحرف» سازگار می‌نماید؛ زیرا چنین اختلافی، نه موجب تغییر در معنا و نه تغییر در جوهر لفظ می‌شود، بلکه صرفاً ناظر به تفاوت در لهجه است؛ همانند آنچه در تفاوت میان تلفظ سین و شین در قرائت بلال بیان شده است. بدین‌سان، اگر خداوند متعال امت را مکلف به قرائت قرآن با یک لهجه خاص می‌ساخت،

این امر موجب تضییق بر سایر قبایل عرب می‌شد.[2]

آیت‌الله خوئی این معنا را احسن الوجوه می‌دانند، به‌ویژه که برخی بزرگان همچون نویسنده کتاب التمهید نیز همین احتمال را اختیار کرده‌اند و تصریح نموده‌اند که مراد از «احرف» همان لهجه‌های مختلف عربی است.[3]

اشکال حضرت استاد به این احتمال

مهم‌ترین اشکالی که بر این دیدگاه وارد است، آن است که لهجه اصولاً صلاحیت تعلق تکلیف را ندارد؛ به بیان دیگر، شارع نمی‌تواند مکلف را مخاطب این تکلیف قرار دهد که، مثلاً، «ای شامی» یا «ای عراقی»، باید این حرف «قاف» را حتماً به صورت «قاف» تلفظ کنی. چنین الزامی، خارج از حیطه‌ی قدرت مکلف و بالتبع، خارج از دایره‌ی تکلیف است.

در گذشته ممکن بود فردی که زبان مادری‌اش فارسی است، توانایی قرائت قرآن با لهجه‌های گوناگون عربی همچون لهجه‌ی حجازی یا عراقی را داشته باشد، اما فرد عرب‌زبان اهل عراق معمولاً نمی‌تواند قرآن را به لهجه‌ی حجازی بخواند، و بالعکس. ازاین‌رو، حتی در فرض امکان چنین قرائتی، این امر به قدرت و توان شخص بستگی داشته و نیازی به ترخیص و اذن شارع برای توسعه در قرائت نبود؛ زیرا تنها یک راه برای وی ممکن بود و همان نیز متعین می‌شد.

در زمان حاضر نیز همین وضعیت ادامه دارد؛ بدین معنا که تغییر لهجه‌ها و جایگزینی آن‌ها با یکدیگر در توان افراد نیست. ازاین‌رو، اساساً مسئله‌ی لهجه، از محدوده‌ی متعلق تکلیف خارج است و شارع نمی‌تواند نسبت به آن جعل الزام یا ترخیص نماید.

بنابراین، اولاً؛ لهجه، خارج از قلمرو قدرت مکلف قرار دارد و چیزی که خارج از قدرت باشد، داخل در دایره‌ی تکلیف نیست؛ ثانیاً؛ اگر چیزی خارج از متعلق تکلیف باشد، دیگر نمی‌توان گفت شارع نسبت به آن ترخیص داده یا توسعه‌ای در حکم ایجاد کرده است؛ زیرا فرض آن است که فرد، جز این شیوه‌ی قرائت، توان دیگری ندارد.

اشکالات مرحوم خویی به این احتمال

مرحوم آیت‌الله خوئی در مقام ردّ نظریه‌ای که «سبعة أحرف» را به «هفت لهجه» معنا کرده است، پنج اشکال مطرح می‌فرماید.

اشکال اول: ناسازگاری با نقل تاریخی نزول قرآن بر لغت قریش

ایشان می‌فرمایند: این تفسیر با آنچه از عمر و عثمان نقل شده منافات دارد؛ چرا که این دو تن تصریح کرده‌اند که قرآن به لغت قریش نازل شده است. چنان‌که می‌فرماید: «لأنه ینافی ما ورد عن عمر و عثمان من أن القرآن نزل بلغة قریش». سپس اضافه می‌کنند که پیش‌تر گفته‌ایم عمر و عثمان بر این معنا تأکید داشته‌اند و نیز نقل شده که عمر، عبدالله بن مسعود را از قرائت بر غیر لغت قریش منع کرده است: «وأن عمر منع ابن مسعود من قراءة حین».

پاسخ استاد

در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت: این‌که قرآن به لغت قریش نازل شده، با وجود لهجه‌های گوناگون در میان خود قریشیان منافاتی ندارد. این پرسش را باید از اهل‌زبان عرب پرسید که آیا در خود لغت قریش، لهجه‌های متعدد وجود ندارد؟ چه اشکالی دارد که قرآن به لغت قریش نازل شده باشد اما در عین حال، قرائت آن در قالب لهجه‌های متفاوتی از قریش صورت گیرد؟ به‌علاوه، اختلاف در قضیه‌ی عبدالله بن مسعود، اختلاف در اصل لغت بوده، نه در لهجه، و لذا استناد به آن برای نفی قرائت بر لهجه‌های مختلف قریشی، تمام نیست. بنابراین، این اشکال وارد به نظر نمی‌رسد.

اشکال دوم: قرائات مختلف در ماجرای هشام بن حکیم و بطلان انحصار لهجه‌ای

اشکال دوم نیز در امتداد اشکال نخست قرار دارد و به ماجرای مخاصمه‌ی عمر با هشام بن حکیم بازمی‌گردد. بدین صورت که عمر بن خطاب مشاهده کرد هشام بن حکیم آیه‌ای را با قرائتی متفاوت تلاوت می‌کند. میان آن دو اختلافی در گرفت و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفتند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هر دو قرائت را تأیید فرمودند، در حالی که هر دو فرد از قریش بودند: «مع أن كليهما من قریش». البته همانند اشکال نخست، این اشکال وارد نیست.

اشکال سوم: مخالفت با روایات ناظر به اختلاف در جوهر الفاظ

ایشان در ادامه اشکال سوم را مطرح می‌نماید و می‌فرماید: «لأنه ينافي مورد الروایات بل و صراحة بعضها فی أن الاختلاف كان فی جوهر اللفظ لا فی کیفیة أدائه» [4]. مضمون این اشکال آن است که برخی از روایات مورد استناد، صراحت در این دارند که اختلاف در قرائات، اختلاف در جوهر الفاظ بوده است، نه صرفاً در کیفیت ادای کلمات یا لهجی قرائت. برای مثال، واژه‌ی «کالعین» در برخی قرائات به صورت «کالصوف» قرائت شده است. روشن است که این دو واژه از لحاظ جوهری متفاوت‌اند و این اختلاف در اصل لفظ است، نه در نحوه‌ی اداء یا لهجه. بنابراین، تفسیر «سبعة أحرف» به اختلاف لهجات، با این دسته از روایات ناسازگار است و اشکال وارد است.

اشکال چهارم: خلاف ظاهر بودن تفسیر «أحرف» به «لهجات»

اشکال چهارم این است که حمل لفظ «سبعة أحرف» بر لهجه‌ها، با ظاهر روایات در تعارض است؛ زیرا «أحرف»، جمع «حرف» است، و «حرف» در لغت به معنای «جانب» است، نه به معنای لهجه. چنان‌که در آیه‌ی شریفه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» (حج: 11) نیز، «علی حرف» به معنای عبادت بر جانب و حاشیه، یعنی بدون ثبات و استقرار است. همچنین، اطلاق «حروف» بر «حروف هجایی» نیز از آن جهت است که این حروف در اطراف و جوانب کلمات قرار می‌گیرند. بنابراین، معنای «حرف» به لهجه قابل حمل نیست و تفسیر «أحرف» به لهجه، خلاف ظاهر الفاظ روایات است. این اشکال نیز وارد به نظر می‌رسد.

اشکال پنجم: مستلزم بودن جواز قرائت به لهجات نامتعارف و مخالفت با سیره قطعی مسلمین

پنجمین اشکال آن است که اگر مراد از «أحرف سبعة» لهجه‌های هفت‌گانه باشد و بگوییم خداوند متعال برای توسعه بر امت اجازه داده که هر کس قرآن را بر لهجی خویش قرائت کند، لازمی آن این خواهد بود که در زمان ما نیز، با توجه به افزایش لهجه‌ها، قرائت بر لهجات جدید نیز مجاز باشد. اگر در عصر نزول، هفت لهجه وجود داشته و قرائت بر همه آن‌ها جایز بوده است، اکنون که تعداد لهجه‌ها به مراتب بیشتر شده است - فرضاً به هفتاد لهجه - باید بتوان قرآن را به این لهجه‌ها نیز قرائت نمود.

در حالی که این امر خلاف سیره‌ی قطعیه‌ی جمیع مسلمانان است؛ چرا که در میان مسلمانان، سیره‌ای قطعی بر جواز قرائت قرآن به لهجه‌های جدید غیرمتعارف وجود ندارد. حال اگر کسی برای دفع این اشکال مدعی شود که جواز قرائت بر لهجات مختلف در دوره‌ی نخست نسخ شده است، باید دلیلی بر این نسخ ارائه کند.

مرحوم آیت‌الله خوئی در ادامه این ادعا را رد کرده و می‌فرماید: این قول، قولی است بلا دلیل. و اگر کسی بخواهد برای اثبات نسخ، به اجماع تمسک کند، پاسخ آن است که این اجماع، مدرکی است؛ زیرا مدرک این اجماع آن است که قرآن بر لهجات متعارفه نازل شده و بر اساس همین باور، قرائت به لهجات جدید نفی می‌شود. بنابراین، چنین اجماعی، اجماع مدرکی محسوب می‌گردد و نمی‌توان برای اثبات نسخ به آن استناد کرد.

ایشان اضافه می‌فرماید: «اصرار النبی (صلی الله علیه و آله) علی نزول القرآن علی سبعة أحرف إنما كان للتوسعة علی الأمة»، یعنی حکمت نزول قرآن بر سبعة أحرف، توسعه‌ی دایره‌ی قرائت بر امت بوده است. حال چگونه می‌توان پذیرفت که این توسعه به مدت بسیار کوتاهی پس از نزول قرآن محدود شود؟! در حالی که نیاز امت به توسعه، در عصور بعدی حتی بیشتر شده است؛ چرا که در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، تعداد مسلمانان کم و در دایره‌ای خاص محدود بوده، اما در اعصار بعد، با

گسترش اسلام و ورود اقوام مختلف، نیاز به توسعه بیشتر می‌نماید.

نظر استاد نسبت به اشکالات مرحوم خویی

در نتیجه، از مجموع این اشکالات، اشکالات اول و دوم را نمی‌توان پذیرفت، ولی اشکالات سوم، چهارم و پنجم وارد هستند. زیرا سیره‌ی فعلی مسلمین آن است که اگر عرب جدیدی با لهجه‌ای نوظهور ظهور یابد، جواز قرائت قرآن به آن لهجه را نمی‌پذیرند. مگر آنکه کسی این سیره را مورد انکار قرار دهد. بنابراین، اگر روایت «نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ» را معتبر بدانیم و تفسیر کنیم که در زمان نزول، قرائت قرآن بر لهجه‌های متعدد جایز بوده است - ولو بیش از هفت لهجه - چه اشکالی دارد که در زمان حاضر نیز، با وجود افزایش لهجه‌ها، مادامی که اختلاف در لهجه منجر به تغییر جوهر لفظ یا معنا نشود، قرائت به آن‌ها جایز باشد؟

همچنین استناد به «سیره‌ی قطعیه‌ی مسلمین» در نفی قرائت به لهجه‌های جدید، محل تأمل است و نمی‌توان به‌راحتی آن را تمام دانست.

نظر تحقیقی حضرت استاد در معنای «سبعة احرف»

نتیجه فرمایش آیت‌الله خوئی (دام‌ظله) آن است که: مراد از نزول قرآن بر هفت حرف، با توجه به بررسی ده معنایی که تاکنون مطرح شده و بر همگی آن‌ها اشکالاتی وارد گردیده، روشن و قابل التزام نیست. بنابراین باید از این دسته از روایات اعراض نمود، به‌ویژه آنکه روایات متعددی از حضرات معصومین (علیهم‌السلام) بر تکذیب محتوای این اخبار دلالت دارند؛ چنان‌که در برخی روایات از تعبیر «كَذَّبَ أَعْدَاءُ اللَّهِ» نسبت به گویندگان این مطلب استفاده شده است.

بر این اساس، نظر نهایی ایشان آن است که: «القرآن نزل على حرف واحد، وإِذَا جاء الاختلاف من قِبَلِ الرُّوَاةِ؛ یعنی قرآن تنها بر یک حرف نازل شده و اختلافاتی که در قرائت‌ها مشاهده می‌شود، ناشی از تفاوت نقل و اشتباهات راویان است؛ چنان‌که برخی با تشدید و برخی بدون آن، یا برخی با فتحه و برخی دیگر با جر آن را قرائت کرده‌اند.

اما اگر روایت دالّ بر نزول قرآن به جهت توسعه بر امت را بپذیریم، توسعه در این سیاق جز حمل بر اختلاف لهجات معنای معقول و مقبول دیگری ندارد. تفسیر توسعه به این معنا که خداوند فرموده باشد در مواردی مانند کلمه «علیم» می‌توان الفاظ مترادف یا متقارب‌المعنی را جایگزین ساخت، در حقیقت به از بین رفتن حقیقت قرآنی منجر می‌شود و هیچ توجیه قابل قبولی برای آن متصور نیست.

همچنین برخی دیگر از معانی محتمل با مفهوم توسعه منافات دارند. برای مثال، آنچه مرحوم علامه طباطبائی (قدس‌سره) در جلد سوم تفسیر شریف المیزان تحت عنوان «ابواب سبعة» مطرح کرده‌اند، و در تبیین روایت «نزل القرآن على سبعة أحرف» آن را به معنای اقسام و ابواب هفت‌گانه قرآن دانسته‌اند، اساساً ارتباطی با توسعه امت ندارد. نه چنین تفسیری و نه توجیه آن به معنای متقاربه و نه قرائات مختلف که در برخی از آنها واژگانی چون «عتی حین» به جای «حتی حین» یا «کالعین» به جای «کالسوف» آمده است، هیچ‌کدام با حکمت توسعه و تسهیل بر امت سازگار نیستند؛ چراکه این‌گونه اختلافات در بسیاری از موارد مستلزم تغییر معنا و دگرگونی در حقیقت الفاظ قرآن خواهند بود.

در مقابل، تنها تفسیر قابل پذیرش که هم با حکمت یادشده انطباق دارد و هم موجب تحریف در لفظ و معنا نمی‌شود، حمل روایت بر اختلاف لهجات است. چنین برداشتی نه تنها معقول، بلکه هماهنگ با ضرورت‌های تاریخی و زبانی نیز هست.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] خوئی، ابوالقاسم، «البيان في تفسير القرآن: المدخل، فاتحة الكتاب»، ص 191.
- [2] نکته ی استاد در رد صوفیه: در همین زمینه، برخی دیدگاه‌های منحرف و ناصواب نیز در فضای معاصر، خصوصاً در لسان برخی از اقطاب صوفیه مشاهده می‌شود که گاه به صورت آشکار منکر عربی‌بودن قرآن شده‌اند. به‌عنوان نمونه، یکی از این افراد با استناد نادرست به حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» چنین نتیجه گرفته که «قرآن» همان «خود انسان» است و نه متنی عربی یا فارسی یا به هیچ زبان خاص دیگر. در حالی‌که این‌گونه برداشت‌ها، افزون بر فقدان مبنای علمی و حدیثی، موجب تحریف معنای آیات و احادیث و انحراف از دین حقیقی می‌گردند؛ و این همان امری است که علمای بزرگ همچون علامه طباطبائی و امام خمینی (قدس سرهما) از آن بیزاری جسته‌اند.
- [3] روی- ایضا- بسند آخر، فيه (احمد بن هلال)- و هو غال متهم فی دینه- عن عيسى بن عبد الله الهاشمي عن ابيه عن آبائه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله «أتاني آت من الله فقال ان الله يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد. فقلت يا رب، وسع على امتي، فقال ان الله يأمرك أن تقرأ القرآن على سبعة احرف» و الاحرف في هذا الحديث هي اللهجات العربية المختلفة (معرفت، محمد هادی، «التمهيد في علوم القرآن»، ج 3، ص 93).
- [4] خوئی، ابوالقاسم، البيان في تفسير القرآن: المدخل، فاتحة الكتاب، ص 192.

منابع

- خوئی، ابوالقاسم، البيان في تفسير القرآن: المدخل، فاتحة الكتاب، قم - ایران، مؤسسة إحياء آثار الامام الخوئي، 1430.
- معرفت، محمد هادی، التمهيد في علوم القرآن، قم - ایران، حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت، 1410.